

www.ketab.ir

ریزونه

ریاض

« گذری بر احوال گذشته زنان شهرضایی »

سرسناسه	:	باهنر، مینا، ۱۳۵۲ -
عنوان و نام پدیدآور	:	زنان دیروز دیار من / مینا باهنر.
مشخصات نشر	:	شهرضا: کتیبه ماندگار، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	:	۱۳۲ ص.
شابک	:	978-600-98367-3-4
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
موضوع	:	زنان -- ایران -- شهرضا -- آداب و رسوم و زندگی اجتماعی
موضوع	:	Women -- Iran -- Shahreza -- Social life and customs
موضوع	:	زنان ایرانی -- آداب و رسوم و زندگی اجتماعی
موضوع	:	Women, Iranian -- Social life and customs
موضوع	:	شعائر و مراسم مذهبی -- ایران
موضوع	:	Rites and ceremonies -- Iran
موضوع	:	آیین ها -- ایران
موضوع	:	Ritual -- Iran
رده بندی کنگره	:	HQ۱۷۳۵/۲ / ۹ش۹۱۳۹۷
رده بندی دیویی	:	۳۰۵/۴۰۹۵۵۹۳۱۴
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۷۹۳۴



زنان دیروز دیار من

«گذری بر احوال گذشته زنان شهرضا»

پدید آور: مینا باهنر

انتشارات: کتیبه ماندگار

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۳۹۷

شمارگان: ۵۰۰ جلد

صفحه آرا و طراح جلد: محمد حیدری

چاپ و صحافی: کتیبه

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

نشانی: شهرضا، ابتدای گلستان (بوذر)، بعد از فرعی ۳

انتشارات کتیبه ماندگار - ۰۳۱۵۳۲۴۳۳۹۴

به نام خدا

سخنی با خوانندگان:

سلام؛

برخلاف بچه‌های امروزی که تا به آنها می‌گویی زمان ما اینطور بود و آنطور، سیگرمه دابشان در هم می‌رود و ترش می‌کنند و یا یک موضعی می‌گیرند که قانعیت کند تا کلا توبه کار شوی و از بیان خاطرات گذشته ات بی‌خیال، از بچگی علاقه‌ی فراوانی به شنیدن حرفهای مادرم درباره‌ی گذشته‌اش داشتم و گاهی توی دست و بالش می‌زدم و سمج می‌شدم که از خاطرات زمان خودش تعریف کند و برایم جالب بود که چه تزییناتی می‌تواند بین زمان و زندگی و آداب و رسوم یک مادر و دختر وجود داشته باشد. فارغ از خرافاتی بودن بعضی از افکار و عقاید، سخت کوشی و کدبانوگری و خلاقیت عملی که در زنان دیروز دیار من دیده می‌شد، بسیار زیبا و کم‌نظیر و جذاب می‌نمود. مفهوم آنچه را که به آن "زنیت" می‌گفتند به خوبی لمس می‌کردم و بعد از آنکه شکل خانواده دادم و از تجربیات مفید مادر و مادر همسرم، به ویژه در مورد فتنه و فن بچه داری استفاده کردم، چقدر احساس خوشحالی و رضایت خاطر به من دست می‌داد...

زنان گذشته تمام تلاششان را کردند تا فرهنگ و آداب و رسوم پیشینیانشان را بی‌کم و کاست و با دقت منحصر به فردی به دخترانشان انتقال دهند، اما از یک جایی دیگر تحولات و دگرگونیها بی‌رحمانه تر از آن بود که مادرانمان در این رقابت ناجوانمردانه بتوانند حریف خود را شکست دهند و فرهنگ ارزشمند



گذشته‌شان را به نسل جدید منتقل سازند و البته عدم توفیق در انتقال فرهنگ گذشته پیشکش، که آرام آرام خیلی از افتخارات و فداکاریها از این گردونه خارج شد و حتی به عنوان یادبود، کوچکترین اثری از خود به جا نگذاشتند!!!

در دوران ابتدایی شاهد بودم که این فرهنگ گریزها چقدر به سرعت اتفاق می‌افتاد و برخی از معلمان با چه حرص و خون دل خوردنی بچه‌ها را وادار می‌کردند که کتابی حرف زده، از خیر لجه بگذرند و به مدد این کوششها، واژگان زیبا، پر مهر و دایره‌ای فرهنگ لغت ذهنها رو به فراموشی سپرده می‌شد و اگر کسی در هنگام درس پس دادن به جای عبارت "در آن وقت" از ته حلق می‌گفت: "او مُوخل"، که سعدی شیرضایی: "در آن محل" بود، بچه‌ها از خنده روده بُر می‌شدند...

رفته رفته فرهنگ قدیمی با همه‌ی سکوه و غروری که داشت به فراموشی سپرده شد و همه سعی کردند با تمام قوا خردش را با شرایط روز تطبیق دهند که اگرچه نه می‌توان از این پدیده‌ی به روز بودن در ایران چشم پوشید و نه می‌بایست در گذشته محصور ماند، اما فراموشی فرهنگ خودی و عدم انتقال آن به نسل‌های بعدی، آسیب کمی نبود که آثار آن را به وضوح شاهدیم و غیر قابل انکار است...

دیگر کم پیدا می‌شود کسی که به توصیه‌ی ننه جانها شکر تیغال و شکر سرخ را برای رفع حرارت داخلی نوزادش به داروهای شیمیایی ترجیح دهد و قبول کند که قنداق پیچ کردن شیرخوارگان، محسناتی هم دارد که البته اگر بعدها پزشکان غربی، پشت بند تحقیقاتشان به نتایجی برسند، شاید بدمان نیاید که





دوباره دست به کار بستن نوزادانمان شویم، اما این بار نه به خاطر سفارش پیرزنهای مو سفید دنیا دیده، بلکه چون در فضای مجازی مطلبی از آنطرف آب دیده ایم و خوشمان آمده است!!! و چه دیر است آن زمان که بفهمیم: "آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کردا" ...

دیگر "اوماج قارا" و "کاچی" و "چرب و شیرین" و "پلو گندمی" به مذاق خیلی‌ها بهش نمی‌آید و دختران دیار من حتی اسم برخی از این غذاها را نشنیده اند و دل به یاد گرفتنش هم نمی‌سپارند!!! حالا آثار "یانه" و "سماور نفتی" و "آردچی" و "بچه سررنی" در گوشه‌ی اتاق خانه‌هایی که صاحبانشان دوست دارند قسمتی از دنیای بیرون منزلشان به سبک سنتی باشد یافت می‌شود، اما خیلی‌ها نمی‌دانند زیبایی که ما در قدیم صبح زود وقتی تکه گوشتی را در یانه می‌کوبیدند، چطور پیه و دنبه و چرب‌ها، گوشت به دور دیواره‌ی سنگی یانه می‌ماسید و تراشیدنشان چه دربه‌درب داشت!!! این را دستان چین خورده و "ورچلوسیده"ی پیرزنان دیار من شهادت می‌دهد. من دستها با زبان بی‌زبانی حکایت از انجام کارهایی می‌کند که به گمان مردان امروز من، سخت و طاقت فرساست و البته آن زنان با کمال اقتدار روزگار می‌گذرانند و دمی در برابر ناملایمات کوتاه نمی‌آمدند و تلاششان برای مبارزه با سختیها خواه خوبی بر این مدعاست...

... همه‌ی اینها مرا مصمم کرد تا با تمام توانم تلاش کنم که دوباره به میراث شفاهی بازمانده از گذشته ام رجوع کنم و با ثبت و ضبط خاطرات گذشته‌شان، شکوه و عظمت دیروز را به رشته‌ی تحریر در آورم...

خوب می‌دانم که امروز دیروز نیست، اما فراموش نمی‌کنم که فرهنگ من، تمام هویت من است و هر چه هست، خوب یا بد، من نباید این زنجیره را قطع کنم و در انتقال گذشته به آینده و درسهای ارزنده‌ای که می‌توان از این میراث گرفت غافل بمانم!!!

من امروز با تمام وجود بر دستان پر از مهر مادران دیروزم بوسه می‌زنم و از مادر هریان و عزیزم "بانو حاجیه خانم رضوان عربی" که مرا با این فضا آشنا کرد و در نوشتن کلمه به کلمه‌ی این کتاب با دقت و حساسیت خاصی که داشت به من مدد رساند و مشایق اصلی در این کار بود، بسیار سپاسگزارم و از پدر نازنین، همسر فداکار، خواهران و خانواده و دوستان و عزیزانی که صبورانه یاریم کردند و به ویژه مدیریت دفتر انتشارات کتیبه، کمال تشکر و قدردانی را دارم. این تحفه‌ی ناچیز پیشکشی است به روح بانوان قهرمان و زنان دیروز دیار من که با همه‌ی سختیها سوختند و ساختند و به خاطر می‌یوستند.

در پایان خاطر نشان می‌شود که بنا بر قاعده‌ی هر نوشته‌ی، این مطالب نیز با وجود تمام تلاش نویسنده در جمع‌آوری دقیق فرهنگ شفاهی دیروز، خالی از نقص نیست. به همین دلیل از تمام خوانندگان عزیز خواهشمندم اگر چه‌چنانچه نقطه نظر و پیشنهادی به ذهنشان خطور می‌کند، با ارسال نظرات ارزنده‌ی خود به دفتر نشر، ما را در اصلاح و بهتر ساختن این اثر یاری نمایند.

"زنده باد یاد و خاطره‌ی زنان دیروز دیار من و روحشان شاد"

و من الله التوفیق

مینا. باهنر

